

بسم الله الرحمن الرحيم

روایات بسیاری در کتاب‌های اهل تسنن وجود دارد که ثابت می‌کند، خلیفه اول به همراه عده‌ای از دشمنان اهل بیت، به خانه وحی هجوم برده و آن جا را به آتش کشیده‌اند؛ در حالی که فاطمه زهرا سلام الله علیها به همراه نوادگان رسول خدا در داخل خانه بوده‌اند.

ما در این جا به چند روایت به نقل از علمای اهل سنت اشاره کرده و فقط چهار روایت: ابن ابی شیبیه، بلاذری، طبری و روایت پشیمانی ابوبکر در آخرین روزهای زندگیش را از نظر سندی بررسی می‌کنیم.

۱. امام جوینی (۷۳۰ه)

از آن جایی که روایت جوینی اهمیت بیشتری داشت و نیز تصریح به مقتوله بودن صدیقه طاهره دارد، ما نخست این روایت را نقل و بقیه روایات را بر طبق سال وفات صاحب کتاب، می‌آوریم.

جوینی «استاد ذهبی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گونه روایت می‌کند:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشست بود، حسن بن علی بر او وارد شد، دیدگان پیامبر که بر حسن افتاد، اشک آلود شد، سپس حسین بن علی بر آن حضرت وارد شد، مجدداً پیامبر گریست. در پی آن دو، فاطمه و علی علیهما السلام بر پیامبر وارد شدند، اشک پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد، وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه را پرسیدند، فرمود:

وَأَنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يَصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الدَّلُّ فِي بَيْتِهَا وَ انْتَهَكَتْ حُرْمَتَهَا وَ عُصِبَتْ حَقَّهَا وَ مُنِعَتْ إِرْتِهَا وَ كَسِرَ جَنْبُهَا [أَوْ كُسِرَتْ جَنْبُهَا] وَ اسْقَطَتْ جَنْبِهَا وَ هِيَ تُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَعِيثُ فَلَا تُغَاثُ ... فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُلْحِقُنِي مِنَ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَعْمُومَةً مَعْصُوبَةً مَقْتُولَةً.

فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنَ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبَ مَنْ عَصَبَهَا وَ دَلَّ مَنْ أَدْلَاهَا وَ خَلَّدَ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَ لَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِينَ.

فرائد السمطين ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.

زمانی که فاطمه را دیدم، به یاد صحنه‌ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد، گویا می‌بینم ذلت وارد خانه او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد، سقط شده؛ در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: وا محمداه!؛ ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، کمک می‌خواهد؛ اما کسی به فریادش نمی‌رسد.

او اول کسی است که از خاندانم به من ملحق می‌شود؛ و در حالی بر من وارد می‌شود که محزون، گرفتار و غمگین و شهید شده است.

و من در اینجا می‌گویم: خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده، کیفر ده هر که حقش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا فرزندش را سقط کرده و ملائکه آمین گویند.

ذهبی در شرح حال امام الحرمین جوینی می گوید:

وسمعت من الامام المحدث الاوحد الاكمل فخر الاسلام صدر الدين ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن حمويه الخراساني الجويني ... وكان شديد الاعتناء بالرواية وتحصيل الاجزاء حسن القراءة مليح الشكل مهيبا دينا صالحا.

تذکره الحفاظ ج ۴ ، ص ۱۵۰۵-۱۵۰۶ ، رقم ۲۴.

از امام روایت کننده و حدیث گوی یگانه کامل فخر اسلام و صدر دین ابراهیم بن محمد بن الموید بن حمویه الخراسانی جوینی روایت شنیدم (درس گرفتم) ... و وی بسیار به روایات و بدست آوردن کتب حدیثی اهمیت می داد خوش صدا و خوش سیما بود و شخص با هیبت و دین دار و صالحی بود.

۲۰ ابن ابی شیبہ (۵۲۳۹هـ)

وی که از استاتید محمد بن اسماعیل بخاری بوده ، در کتاب المصنف می گوید:

أنه حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله (ص) كان علي والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله (ص) فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم ، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال : يا بنت رسول الله (ص) ! والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك ، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك ، وأيم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك ، إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت ، قال : فلما خرج عمر جاؤوها فقالت : تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وأيم الله ليمضين لما حلف عليه

المصنف ، ج ۸ ، ص ۵۷۲.

هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند ، علی و زبیر در خانه فاطمه به گفتگو و مشاوره می پرداختند ، و این مطلب به عمر بن خطاب رسید . او به خانه فاطمه آمد ، و گفت : ای دختر رسول خدا ! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود تو !!! ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند.

این جمله را گفت و بیرون رفت ، وقتی علی (علیه السلام) و زبیر به خانه بازگشتند ، دخت گرامی پیامبر به علی (علیهم السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود ، خانه را بر شما بسوزاند ، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد!

ابن ابی شیه سند روایت را این گونه نقل می کند:

حدثنا محمد بن بشر نا عبید الله بن عمر حدثنا زید بن أسلم عن أبيه أسلم

بررسی سند روایت:

محمد بن بشر:

مزی در تهذیب الکمال در باره وی می گوید:

قال عثمان بن سعيد الدارمی ، عن یحیی بن معین : ثقة .

و قال أبو عبید الآجری : سألت أبا داود عن سماع محمد بن بشر من سعید بن أبی عروبۃ فقال : هو أحفظ من كان بالكوفۃ .

تهذیب الکمال ، ج ۲۴ ، ص ۵۳۳ .

أبو عبید گوید : از داود سؤال کردم از روایت محمد بن بشیر از سعید بن أبی عروبہ ، گفت : او از نظر حفظ از تمامی کوفیان برتر بوده است .

و ابن حجر در تهذیب التهذیب می نویسد :

و كان ثقة ، كثير الحديث .

و قال النسائي ، و ابن قانع : ثقة .

و قال ابن شاهين فى " الثقات " : قال عثمان بن أبی شيبۃ : محمد بن بشر ثقة ثبت .

تهذیب التهذیب ، ج ۹ ، ص ۷۴ .

عبید الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب :

مزی در تهذیب الکمال در باره وی می نویسد :

و قال أبو حاتم : سألت أحمد بن حنبل عن مالك ، و عبید الله بن عمر ، و أيوب أيهم أثبت فى نافع ؟ فقال : عبید الله أثبتهم و أحفظهم و أكثرهم رواية .

و قال عبد الله بن أحمد بن حنبل : قال یحیی بن معین : عبید الله بن عمر من الثقات .

و قال أبو زرعة ، و أبو حاتم : ثقة .

و قال النسائي : ثقة ثبت .

و قال أبو بكر بن منجويه : كان من سادات أهل المدينة و أشرف قريش فضلا و علما و عبادة و شرفا و حفظا و إتقاناً .

تهذیب الکمال ، ج ۱۹ ، ص ۱۲۷ .

و ابن حجر در تهذیب التهذیب می نویسد :

قال ابن منجويه : كان من سادات أهل المدينة و أشرف قريش : فضلا و علما و عبادة و شرفا و حفظا و إتقاناً .

و قال أحمد بن صالح : ثقة ثبت مأمون ، ليس أحد أثبت فى حديث نافع منه .

تهذیب التهذیب ، ج ۷ ، ص ۴۰ .

زید بن أسلم القرشی العدوی:

وی از روایت بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته اهل سنت است؛ از این رو در وثاقت این شخص، هیچ تردیدی وجود ندارد.

مزی در تهذیب الکمال در باره وی می‌نویسد:

و قال عبد الله بن أحمد بن حنبل عن أبيه، و أبو زرعة، و أبو حاتم، و محمد بن سعد، و النسائي، و ابن خراش: ثقة.

و قال يعقوب بن شيبه: ثقة من أهل الفقه والعلم، و كان عالما بتفسير القرآن، له كتاب فيه تفسير القرآن.

تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۱۷.

أسلم القرشی العدوی، أبو خالد و يقال أبو زيد، المدني، مولى عمر بن الخطاب:

وی نیز از روایت بخاری، مسلم و بقیه صحاح اهل سنت و از صحابه است و از آن جایی که تمامی صحابه از دیدگاه اهل سنت، عادل هستند، در وثاقت وی نمی‌توانند تردید کنند.

مزی در تهذیب الکمال می‌نویسد:

أدرک زمان النبي صلى الله عليه وسلم.

و قال العجلي: مدینی ثقة من كبار التابعين. و قال أبو زرعة: ثقة.

تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۵۳۰.

در نتیجه سند این روایت صحیح است.

۳. علامه بلاذری (۲۷۰ه)

إن أبابكر أرسل إلى علي يريد البيعة، فلم يبايع، فجاء عمر و معه فتيلة. فتلقته فاطمة على الباب فقالت فاطمة: يا بن الخطاب! أتراك محرّقا على بابي؟! قال: نعم، و ذلك أقوى فيما جاء به أبوك.

انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶.

ابوبکر به دنبال علی برای بیعت کردن فرستاد چون علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را بیاورد، عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه (علیها السلام) رفت. فاطمه (علیها السلام) پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطّاب! آیا تویی که می‌خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می‌سازد.

بررسی سند روایت:

بلاذری، روایت را با این سند نقل می‌کند:

المدائنی، عن مسلمة بن محارب، عن سليمان التیمی وعن ابن عون : أن أبابکر...

مدائنی:

ذهبی در باره وی می نویسد:

المدائنی * العلامة الحافظ الصادق أبو الحسن علی بن محمد بن عبد الله بن أبی سیف المدائنی الاخباری . نزل بغداد ، و صنف التصانیف ، و كان عجباً فی معرفة السیر والمغازی والأنساب وأیام العرب ، مصدقاً فیما ینقله ، عالی الاسناد.

در ادامه از قول یحیی بن معین می نویسد:

قال یحیی : ثقة ثقة ثقة . (قال احمد بن أبی خثیمه) سألت أبی : من هذا ؟ قال : هذا المدائنی.

یحیی بن معین در مورد او سه بار گفت : او مورد اعتماد است ، او مورد اعتماد است ، او مورد اعتماد است . احمد بن أبی خثیمه می گوید : از پدرم پرسیدم نام این شخصی که یحیی بن معین در مورد او این مطلب را گفت ، چیست : پدرم گفت : نام او مدائنی است .

و نیز نقل می کند:

و كان عالماً بالفتوح والمغازی والشعر ، صدوقاً فی ذلك.

سیر أعلام النبلاء - الذهبی - ج ۱۰ - ص ۴۰۱

أبو الحسن مدائنی (از علمای تاریخ بود) و عالم به جنگ ها و غزوه ها و شعر بود (و در این زمینه اطلاعات کافی داشت) و در مورد این مسائل در زمره راستگویان به شمار می رفت.

و ابن حجر می نویسد:

قال أبو قلابه: حدثت أبا عاصم النبیل بحديث فقال عن هذا قلت: ليس له إسناد ولكن حدثني أبو الحسن المدائنی قال لي سبحان الله أبو الحسن أستاذ . (إسناد)

لسان المیزان، ج ۵ ، ص ۸۲ ، ذیل ترجمه علی بن محمد ، أبو الحسن المدائنی الاخباری ، رقم ۵۹۴۵.

أبو قلابه می گوید: حدیث را برای ابا عاصم النبیل خواندم ، ابا عاصم گفت : این حدیث را از چه کسی شنیده ای؟ گفتم سندش نزد من نیست و لکن این حدیث را أبو الحسن مدائنی برایم نقل نموده است و از او شنیده ام ابا عاصم گفت : پاک و منزّه است خدا ، أبو الحسن مدائنی استاد در علم حدیث است .

در بعضی نسخه ها به جای کلمه استاد ، إسناد آمده است در این صورت معنای عبارت اینگونه می شود : أبو الحسن مدائنی خودش سند است و همین که او این روایت را نقل نموده کافی است .

وقال أبو جعفر الطبری كان عالماً بأیام الناس صدوقاً فی ذلك.

لسان المیزان، ج ۵، ص ۸۲، ذیل ترجمه علی بن محمد، أبو الحسن المدائنی الاخباری، رقم ۵۹۴۵.

أبو جعفر طبری می گوید: عالم به تاریخ بود و از راستگویان بود.

مسلمة بن محارب:

ابن حبان او را در کتاب الثقات توثیق نموده است؛ از این رو، اشکال مجهول بودن این شخص، مردود است.

الثقات - ابن حبان - ج ۷، ص ۴۹۰.

سليمان التيمي:

مزی در تهذیب الکمال می نویسد:

قال الربيع بن يحيى عن شعبة ما رأيت أحدا أصدق من سليمان التيمي كان إذا حدث عن النبي صلى الله عليه وسلم تغير لونه.

تهذیب الکمال ج ۱۲، ص ۸، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، أبو المعتمر البصری، رقم ۲۵۳۱ و الجرح والتعديل: ج ۴، ص ۱۲۴ ترجمه سلیمان التیمی، رقم ۵۳۹.

ربيع بن يحيى از شعبة بن حجاج نقل می کند که می گفت: احدی را راستگوتر از سلیمان التیمی ندیدم، هر وقت حدیثی از پیامبر اکرم نقل می نمود رنگش (صورتش) تغییر می کرد.

قال أبو بحر البکراوی عن شعبة شك ابن عون وسليمان التيمي يقين.

تهذیب التهذیب ج ۴، ص ۱۷۶، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، رقم ۳۴۱؛ تهذیب الکمال ج ۱۲، ص ۸، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، أبو المعتمر البصری، رقم ۲۵۳۱.

أبو بحر البکراوی از شعبة بن حجاج نقل می کند که می گفت: شک سلیمان التیمی وابن عون بسان یقین است.

وقال عبدالله بن احمد عن أبيه ثقة.

تهذیب التهذیب ج ۴، ص ۱۷۶، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، رقم ۳۴۱

عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش نقل می کند که می گفت: سلیمان التیمی فردی مورد وثوق و اعتماد است.

قال ابن معين والنسائي ثقة.

تهذیب التهذیب ج ۴، ص ۱۷۶، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، رقم ۳۴۱؛ تهذیب الکمال ج ۱۲، ص ۸، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، أبو المعتمر البصری، رقم ۲۵۳۱.

یحیی بن معین و نسائی نیز او را ثقة و مورد اطمینان می دانند.

قال العجلي تابعی ثقة فکان من خيار أهل البصرة.

معرفة الثقات ج ۱، ص ۴۳۰، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، رقم ۶۷۰؛ تهذیب التهذیب ج ۴، ص ۱۷۶، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، رقم ۳۴۱؛ تهذیب الکمال ج ۱۲، ص ۸، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، أبو المعتمر البصری، رقم ۲۵۳۱.

عجلی (از علمای رجالی اهل سنت) در مورد او می گوید: او از طبقه تابعین است و فردی مورد وثوق است و از بهترین افراد (و علمای) اهل بصره است.

محمد بن سعد صاحب کتاب الطبقات الکبری در مورد سلیمان التیمی می گوید:

کان ثقة کثیر الحدیث و کان من العباد المجتهدین و کان یصلی اللیل کله یصلی الغداة بوضوء عشاء الآخرة.

الطبقات الکبری - ابن سعد - ج ۷، ص ۱۸۸، ترجمه سلیمان التیمی، رقم ۳۱۹۸، چاپ دار الکتب العلمیة - بیروت.

او فردی مورد وثوق است، احادیث بسیار زیادی نقل کرده است و از عابدین و مجتهدین بود، تمامی شب را به نماز خواندن می گذراند و نماز صبحش را با وضوی نماز عشاء شب گذشته اش می خواند.

قال الثوری حفاظ البصرة ثلاثة فذکره فیهم.

تهذیب التهذیب ج ۴، ص ۱۷۶، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، رقم ۳۴۱ و تهذیب الکمال ج ۱۲، ص ۹، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، أبو المعتمر البصری، رقم ۲۵۳۱ و الجرح والتعديل: ج ۴، ص ۱۲۴، ترجمه سلیمان التیمی، رقم ۵۳۹.

از سفیان الثوری نقل می کنند که می گفت: حفاظ (حدیث) در بصره سه نفرند، و سلیمان التیمی را یکی از آن افراد می دانست.

قال ابن المدینی عن یحیی ما جلست إلى رجل اخوف لله منه.

تهذیب التهذیب ج ۴، ص ۱۷۶، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، رقم ۳۴۱ و تهذیب الکمال ج ۱۲، ص ۹، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، أبو المعتمر البصری، رقم ۲۵۳۱.

علی بن المدینی از یحیی (بن سعید قطان) نقل می کند که می گفت: در کنار هیچ مردی خداترس تر از سلیمان التیمی ننشستم. (کنایه از اینکه سلیمان التیمی بسیار خداترس بود و من خداترس تر از او ندیدم).

قال محمد بن علی الوراق عن أحمد بن حنبل کان یحیی بن سعید یشنی علی التیمی و کان عنده عن أنس أربعة عشر حدیثا ولم یکن یذکر اخباره.

تهذیب التهذیب ج ۴، ص ۱۷۶، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، رقم ۳۴۱؛ تهذیب الکمال ج ۱۲، ص ۱۱، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی، أبو المعتمر البصری، رقم ۲۵۳۱.

محمد بن علی الوراق از احمد بن حنبل نقل می کند که می گفت : یحیی بن سعید (قطان) سلیمان التیمی را مدح و ثناء می کرد و می گفت ، ۱۴ روایت از انس بن مالک نزد سلیمان بود (یعنی ۱۴ روایت بدون واسطه از انس نقل می نمود) ولی روایات او را (یحیی) ذکر نکرد.

ابن حبان در کتاب الثقات می گوید:

کان من عباد أهل البصرة وصالحیهم ثقةً واتقاناً وحفظاً وسنةً.

الثقات ج ۴، ص ۳۰۰، ترجمه سلیمان بن طرخان و تهذیب التهذیب ج ۴، ص ۱۷۷، ترجمه سلیمان بن طرخان التیمی ، رقم ۳۴۱.

سلیمان التیمی از عابدین و صالحین بصره بود او فردی مورد وثوق و دقیق و متقن بود و از حفاظ حدیث و از کسانی بود که بسیار به سنت اهمیت می داد.

عبدالله بن عون:

برخی اشکال کرده اند که روایت در این جا مقطوع است ؛ چرا که وی از صحابه روایتی نقل نکرده است ؛ در حالی که صفدی ، از علمای بزرگ اهل سنت در مورد ابن عون می گوید:

کان یمکنه السماع من طائفة من الصحابة.

الوافی بالوفیات ج ۱۷، ص ۳۹۰، ذیل ترجمه الحافظ المزی بن عون بن اربطبان أبوعون المزی ، رقم ۳۲۰.

حتی روایاتی وجود دارد که حکایت از صحابی بودن این شخص دارد ؛ چنانچه ابن سعد در الطبقات الكبرى نقل می کند:

أخبرنا بكار بن محمد قال : كان بن عون يترنم أن يرى النبي ، صلى الله عليه وسلم ، فلم يره إلا قبل وفاته ببسیر فسر بذلك سرورا شديدا...

الطبقات الكبرى ج ۷، ص ۱۹۸، ذیل ترجمه عبدالله بن عون بن اربطبان ، رقم : ۳۲۳۲ ، چاپ دارالکتب العلمیة (بیروت - لبنان)

ابن عون خیلی دوست داشت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم ، (بالاخره این توفیق نصیب او شد و) مدت کوتاهی قبل از وفات حضرت توانست حضرت را ببیند و بخاطر این دیدار بسیار خوشحال بود...

حتی اگر فرض کنیم که ابن عون تابعی باشد ، باز هم ضرری به این روایت نمی زند ؛ چرا که پدر علم رجال اهل سنت ، شعبه بن حجاج در باره وی می گوید:

شك ابن عون أحب إلي من يقين غيره.

مقدمة الجرح والتعديل: ۱۴۵.

شک ابن عون برای من از یقین دیگران بهتر و قابل قبول تر است.

و علی بن مدینی از علمای بزرگ رجال اهل سنت می گوید:

قال علی بن المدینی: جمع لابن عون من الاسناد ما لم یجمع لاحد من أصحابه. سمع بالمدينة من القاسم وسالم، وبالبحر من الحسن وابن سیرین، وبالكوفة من الشعبي وإبراهیم، وبمكة من عطاء ومجاهد، وبالشام من رجاء بن حیوة ومكحول.

به قدری روایات مسند نزد ابن عون وجود دارد که نزد هیچ کدام از اصحابش وجود ندارد. اساتید او در مدینه قاسم و سالم ، در بصره حسن (بصری) و ابن سیرین ، در کوفه (عمر) شعبی و ابراهیم ، در مکه عطاء و مجاهد ، و در شام رجاء بن حیوة و مکحول بودند.

و نیز مزی در تهذیب اکمال می نویسد:

قال علی: وهذا قبل أن يحدث ابن عون، ولو كان ابن عون قد حدث ما قدم عليه عندی أحدا.

تهذیب الکمال ج ۱۵ ، ص ۳۹۷ ، ذیل ترجمه عبدالله بن عون بن اربطبان ، رقم : ۳۴۶۹.

قبل از اینکه ابن عون بر کرسی تدریس حدیث بنشیند علی بن مدینی می گفت : اگر ابن عون حدیث بگوید هیچ کس را بر او مقدم نمی کنم.

قال إسماعیل بن عمرو البجلي، عن سفیان الثوری: ما رأیت أربعة اجتمعوا فی مصر مثل أربعة اجتمعوا بالبصرة: أيوب، ويونس وسليمان التيمي، وعبد الله بن عون.

تهذیب الکمال ج ۱۵ ، ص ۳۹۸ ، ذیل ترجمه عبدالله بن عون بن اربطبان ، رقم : ۳۴۶۹.

إسماعیل بن عمرو البجلي به نقل از سفیان الثوری می گوید : من آن چهار نفری را که در مصر جمع شده اند ، (در علم و فضل) مانند این چهار نفری که در بصره اند ندیدم (یعنی آن چهار نفر با اینها در فضیلت و برتری علمی قابل قیاس نیستند).

وقال محمد بن سلام الجمحي: سمعت وهيبا يقول: دار أمر البصرة على أربعة، فذكر هؤلاء.

وقال أحمد بن عبدالله العجلي: أهل البصرة يفخرون بأربعة، فذكرهم.

معرفة الثقات ج ۲ ، ص ۵۰ ، ذیل ترجمه عبدالله بن اربطبان ، رقم ۹۳۴ ، چاپ : المكتبة الدار - المدينة المنورة.

أحمد بن عبدالله العجلي: أهل بصره به چهار نفر افتخار می کنند ، سپس نام این چهار نفر را ذکر نمود.

وقال الاصمعي، عن شعبة: ما رأیت أحدا بالكوفة إلا وهؤلاء الأربعة أفضل منه ، فذكرهم.

تهذیب الکمال ج ۱۵ ، ص ۳۹۸ ، ذیل ترجمه عبدالله بن عون بن اربطبان ، رقم : ۳۴۶۹.

اصمعی به نقل از شعبه می گوید : هیچ کسی را در کوفه ندیدم مگر اینکه این چهار نفر از آنها برتر بودند ، سپس نام این چهار نفر را ذکر نمود.

قال محمد بن أحمد بن البراء: قال علي بن المديني، وذكر هشام بن حسان وخالد الحذاء وعاصم الاحول وسلمة بن علقمة وعبد الله بن عون و أيوب، فقال: ليس في القوم مثل ابن عون و أيوب.

الجرح والتعديل: ج ٥، ص ١٣١، باب العين، ذيل ترجمه عبدالله بن عون البصرى، رقم: ٦٠٥.

محمد بن أحمد بن البراء می گوید علی بن المدینی در حالی که در مورد هشام بن حسان وخالد الحذاء وعاصم الاحول وسلمة بن علقمة وعبد الله بن عون و أيوب صحبت می کرد گفت در میان قوم (یعنی اصحاب حدیث در نزد ما) فردی مانند ابن عون و ایوب یافت نمی شود.

وقال أبو داود الطيالسي، عن شعبة: ما رأيت مثل أيوب ويونس وابن عون.

الجرح والتعديل: ج ٥، ص ١٣٣، باب الالف، ذيل ترجمه أيوب بن أبي تميمه، رقم: ٤؛ الجرح والتعديل: ج ٥، باب العين، ص ١٤٥.

أبو داود الطيالسي به نقل از شعبة می گوید: شعبه گفت تاکنون مثل أيوب ويونس وابن عون ندیده ام.

قال حفص بن عمرو الربالي، عن معاذ بن معاذ: سمعت هشام بن حسان يقول: حدثني من لم تر عيناي مثله - فقلت في نفسي: اليوم يستبين فضل الحسن وابن

سيرين - قال: فأشار بيده إلى ابن عون وهو جالس.

تهذيب الكمال ج ١٥، ص ٣٩٩، ذيل ترجمه عبدالله بن عون بن أرتبان، رقم: ٣٤٦٩.

حفص بن عمرو الربالي به نقل از معاذ بن معاذ می گوید: از هشام بن حسان شنیدم که می گفت: از کسی حدیث شنیدم که چشمانم تاکنون مثل او را (در علم وفضیلت) ندیده بود، پیش خود گفتم امروز فضائل حسن بصری و ابن سيرين با این سخن آشکار شد، (که ناگهان) هشام بن حسان با دستش به ابن عون که در مجلس حاضر بود اشاره نمود

قال الربالي: فذكرته للخليل بن شيبان، فقال: سمعت عمر بن حبيب يقول: سمعت عثمان البتي يقول: ما رأيت عيناي مثل ابن عون.

تهذيب الكمال ج ١٥، ص ٣٩٩، ذيل ترجمه عبدالله بن عون بن أرتبان، رقم: ٣٤٦٩.

ربالي گوید: این حرف را برای خلیل بن شیبان نقل کردم، او نیز گفت از عمر بن حبيب شنیدم می گفت عثمان البتي می گفت: چشمانم (در فضیلت و برتری) فردی مثل ابن عون ندیده است.

قال نعيم بن حماد، عن ابن المبارك: ما رأيت أحد ذكر لي قبل أن ألقاه ثم لقيته، إلا وهو على دون ما ذكر لي إلا حيوة، وابن عون، وسفيان، فأما ابن عون: فلو ددت أني لزمته حتى أموت أو يموت.

تهذيب الكمال ج ١٥، ص ٤٠٠، ذيل ترجمه عبدالله بن عون بن أرتبان، رقم: ٣٤٦٩.

نعیم بن حماد از عبدالله بن مبارک نقل می کند : حالات هر کسی را که برایم نقل نمودند بعد از ملاقات با او دریافتم آنقدر هم که می گفتند اهل فضل نبود ، غیر از حیوة وابن عون، وسفیان ،اما ابن عون : (آنقدر با فضیلت است که) من دوست دارم آنقدر شاگرد او باشم تا اینکه یا من از دنیا بروم یا او.

قال ابن المبارک: ما رأیت أحداً أفضل من ابن عون.

تاریخ البخاری الکبیر: ج ۵ ، ص ۱۶۳ ، ذیل ترجمه عبدالله بن عون بن أربطبان ، رقم : ۵۱۲.

عبدالله ابن مبارک می گوید : احدی را افضل از ابن عون ندیدم.

ابن حبان می گوید:

من سادات اهل زمانه عبادة وفضلا وورعا ونسکا وصلابة فی السنة، وشدة علی اهل البدع

الثقات: ج ۷ ، ص ۳.

(ابن عون) در میان اهل زمانش از جهت عبادت و فضیلت و دوری از شبهات و سیره و روش و تقیدش به سنت نبوی و مقابله با بدعت گزاران از بزرگان بود (و دارای مقامی بس رفیع بود).

در نتیجه ، همان طوری که ذکر شد ، اولاً برخی از علمای اهل سنت تصریح کرده اند که وی صحابی بوده و در آخرین روزهای عمر نبی مکرم اسلام وی را ملاقات کرده است در نتیجه در حادثه حمله به خانه صدیقه شهیده حضور داشته است و شاهد ماجرا بوده است ؛ ثانیاً ؛ بر فرض این که روایت منقطع و از گفته های خود ابن عون باشد ، باز هم برای اثبات ادعای ما کفایت می کند ؛ زیرا اعتراف شخصی مثل ابن عون که شک او در نزد علمای اهل سنت همانند یقین است و ... ، خود بهترین دلیل برای ما است.

۶. مسعود شافعی (۵۳۴۵هـ)

فہجموا علیہ وأحرقوا بابہ ، واستخرجوا منه کرہاً ، وضغطوا سیّدہ النساء بالباب حتی أسقطت محسناً.

اثبات الوصیة ، ص ۱۴۳.

به او هجوم آورده و درب خانه او را آتش زدند و او را به زور از آن بیرون آوردند و سرور زنان را با در چنان فشار دادند که سبب سقط محسن گردید.

تقی الدین سبکی در کتاب الطبقات الشافعیة نام او را در زمره علمای شافعی مذهب می آورد ؛ از این رو ، اشکال شیعه بودن وی مردود است.

الطبقات الشافعیة ج ۳ ، ص ۴۵۶ و ۴۵۷ ، رقم ۲۲۵ ، چاپ دار احیاء الکتب العربیة.

۷. ابن عبد ربّه (۵۴۶۳هـ)

ابن عبد ربّه در العقد الفريد می نویسد:

الذین تخلّفوا عن بیعه ابي بکر: علیّ والعباس، والزبیر، وسعد بن عبادہ، فأما علیّ والعباس والزبیر ففعدوا فی بیت فاطمہ حتی بعث الیہم أبو بکر عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمہ وقال له: إن أبوا فقاتلہم . فأقبل عمر بقبس من نار علیّ أن یضرم علیہم الدار فلقیته فاطمہ فقالت: یابن الخطاب ! أجتت لتحرق دارنا ؟ قال : نعم أو تدخلوا فیما دخلت فیہ الأئمہ فخرج علیّ حتی دخل علیّ ابي بکر.

العقد الفريد، ابن عبدربه، ج ۳، ص ۶۳ طبع مصر.

ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند، با آنان جنگ کن. عمر با شعله آتشی که همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه (علیها السلام) برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد. فاطمه (علیها السلام) گفت: یابن الخطاب اجیت لتحرق دارنا؟ ای پسر خطاب! آتش آورده ای خانه مرا بسوزانی؟ گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید

....

۸. ابن عبد البر قرطبی (۳۶۸-۴۶۳ه)

ابن عبدالبر قرطبی می گوید:

فقال لہم: إن عمر قد جاءنی وحلف لئن عدتم لیفعلن وایم الله لیفین بها

الاستیعاب، ابن عبدالبر قرطبی، ج ۳، ص ۹۷۵؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۷۲.

پس فاطمه به ایشان گفت: عمر به نزد من آمد و قسم خورد که اگر دوباره به اینجا آمدید قسم به خداوند که چنین و چنان می کنم. و قسم به خدا که وی چنین خواهد کرد.

۹. مقاتل بن عطیه (۵۰۵ه)

ان ابابکر بعد ما اخذ البيعة لنفسه من الناس بالارحاب و السيف و القوة ارسل عمر، و قنفذاً و جماعة الى دار علی و فاطمه (علیہما السلام) و جمع عمر الحطب علی دار فاطمہ (علیہا السلام) و احرق باب الدار.

الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطیه، ص ۱۶۰ و ۱۶۱ که با مقدمه ای از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عین الشمس قاهره به چاپ رسیده، چاپ بیروت، مؤسسه البلاغ.

هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت، عمر، قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه (علیها السلام) فرستاد، و عمر هیزم جمع کرد و در خانه را آتش زد. ...

۱۰. ابی الفداء (۷۳۲ه)

وی در تاریخش می‌نویسد:

ثم إن أبا بكر بعث عمر بن الخطاب إلى علي ومن معه ليخرجهم من بيت فاطمة رضي الله عنها وقال إن أبوا فقاتلهم فأقبل عمر بشئ من نار علي أن يضرم النار فلقيته فاطمة رضي الله عنها وقالت إلى أين يا بن الخطاب أجيئت لتحرق دارنا قال نعم أو تدخلوا فيما دخل فيه الأمة فخرج حتى أتى أبا بكر فبايعه.

وكذا نقله القاضي جمال الدين بن واصل وأسنده إلى ابن عبد ربه المغربي.

تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶ طبع مصر بالمطبعة الحسينية.

ابو بكر عمر را به نزد علی و همراهیان وی فرستاد تا ایشان را از خانه فاطمه بیرون آورد؛ و گفت اگر ممانعت کردند پس با ایشان جنگ بنما. پس عمر با مقداری آتش به سمت ایشان آمد تا خانه را به آتش بکشد. پس فاطمه علیها السلام او را دید و گفت به کجا می روی ای فرزند خطاب. آیا آمده ای که خانه ما را به آتش بکشی؟ گفت آری مگر اینکه همان کاری را بنمایید که مردم کردند. پس علی بیرون آمده به نزد ابا بکر رفت پس با وی بیعت نمود.

۱۱. صفدی (۵۷۶۴ه)

إنّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألفت المحسن من بطنها.

الوافي بالوفيات، ج ۵، ص ۳۴۷.

عمر در روز بیعت به شکم فاطمه ضربه ای زد که منجر به سقط شدن محسن از شکمش شد.

۱۲. ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ه) و شمس الدین ذهبی (۷۴۸ه)

ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان و ذهبی در میزان الاعتدال می‌نویسند:

إنّ عمر رفس فاطمة حتى أسقطت بمحسن.

لسان الميزان، ج ۱، ص ۲۶۸.

عمر به فاطمه لگد زد که سبب سقط محسن گردید.

البته ابن حجر، این روایت را به دلیل وجود ابن اُبی دارم در سند آن و به بهانه رافضی بودن وی رد می‌کند؛ در حالی ذهبی در سیر اعلام النبلاء، وی را این گونه معرفی می‌کند:

- 349 ابن اُبی دارم * الامام الحافظ الفاضل، أبو بكر أحمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن أبي دارم.

سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۶، رقم ۳۴۹، ترجمه ابن اُبی دارم.

ذهبی در جای دیگر می‌نویسد:

كان موصوفا بالحفظ والمعرفة إلا أنه يترفض.

سير اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۷، رقم ۳۴۹، ترجمه ابن ابی دارم.

ذهبی در جای دیگر می گوید:

وقال محمد بن حماد الحافظ، کان مستقیم الامر عامه دهره.

سير اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸، رقم ۳۴۹، ترجمه ابن ابی دارم.

ذهبی در میزان الاعتدال می گوید:

وقال محمد بن أحمد بن حماد الكوفي الحافظ - بعد أن أرخ موته : كان مستقیم الامر عامه دهره.

میزان الاعتدال ج ۱، ص ۱۳۹، رقم ۵۵۲، ترجمه أحمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی دارم المحدث . أبو بکر الكوفي ؛ لسان المیزان - ابن حجر عسقلانی، رقم ۸۲۴، ترجمه احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی دارم المحدث أبو بکر الكوفي .

هر چند که ذهبی نیز در ادامه وی را به همان دلیل رافضی بودن و نقل همین روایت و برخی روایات دیگر در مذمت خلفاء، مذمت می کند و حتی به وی این چنین فحاشی می کند:

شیخ ضال معثر.

پیرمردی گمراه و خطا کار!!!

اما آیا رافضی بودن یک راوی می تواند دلیل بر عدم وثاقت وی باشد؟

و آیا به مجرد رافضی بودن می توان روایت فردی را کنار زد و باطل قلمداد نمود؟ اگر اینگونه باشد باید اهل سنت بر تعداد زیادی از روایات صحاح سته خط بطلان بکشند زیرا مؤلفین صحاح سته در موارد بسیاری از رافضه حدیث نقل نموده اند که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱- عبید الله بن موسی : ذهبی در مورد این فرد می گوید:

کان معروفا بالرفض.

به رافضی بودن معروف بود.

سير أعلام النبلاء ج ۹، ص ۵۵۶، ترجمه عبید الله بن موسی، رقم ۲۱۵.

و در جای دیگر می گوید:

وحديثه في الكتب الستة.

احادیث او در کتب صحاح سته موجود است.

سیر أعلام النبلاء ج ۹ ، ص ۵۵۵ ، ترجمه عبید الله بن موسی ، رقم ۲۱۵.

مزی نویسنده تهذیب الکمال می گوید تمامی صحاح سته از این شخص روایت نقل کرده اند.

۲- جعفر بن سلیمان الضبعی (علمای اهل سنت ایشان را رافضی و از شیعیان غالی می دانند)

خطیب بغدادی از یزید بن زریع نقل می کند که می گفت:

فان جعفر بن سلیمان رافضی .

تاریخ بغداد ج ۵ ، ص ۳۷۲ ، ذیل ترجمه أحمد بن المقدم بن سلیمان بن الأشعث بن أسلم بن سوید بن الأسود بن ربیع بن

سنان أبو الأشعث العجلی البصری ، رقم ۲۹۲۵

مزی نویسنده تهذیب الکمال می گوید : بخاری در کتاب الأدب المفرد و بقیه نویسندگان صحاح یعنی (مسلم - أبو داود -

الترمذی - النسائی - ابن ماجه) در کتب صحاحشان از این شخص روایت نقل کرده اند.

تهذیب الکمال ج ۵ ، ص ۴۳ ، ترجمه جعفر بن سلیمان الضبعی ، رقم ۹۴۳.

۳- بد الملك بن أعین الكوفی

مزی نویسنده تهذیب الکمال می گوید تمامی صحاح سته از این شخص روایت نقل کرده اند.

تهذیب الکمال ج ۱۸ ، ص ۲۸۲ ، ترجمه عبد الملك بن أعین الكوفی ، رقم ۳۵۱۴.

مزی به نقل از سفیان می گوید : او رافضی است:

عن سفیان : حدثنا عبد الملك بن أعین شیعى كان عندنا رافضی صاحب رأى .

تهذیب الکمال ج ۱۸ ، ص ۲۸۳ ، ترجمه عبد الملك بن أعین الكوفی ، رقم ۳۵۱۴.

قال علی بن المدینی : « لو ترک أهل البصرة لحال القدر ، ولو ترک أهل الكوفة لذلك الرأى ، یعنی التشیع ، خربت الكتب»

اگر بصریان را به خاطر قدری بودن و کوفیان را به خاطر نظرشان (شیعه بودن) رها کنی ، همه کتاب ها را نابود کرده ای .

بعد در توضیح سخن علی بن مدینی می گوید:

قوله : خربت الكتب ، یعنی لذهب الحديث .

الكفاية فی علم الرواية ، ص ۱۵۷ ، رقم ۳۳۸ .

کتاب ها را نابود کرده ای یعنی همه احادیث از بین می رود .

و نیز در جای دیگر می نویسد:

وسئل عن الفضل بن محمد الشعراني ، فقال : صدوق في الرواية إلا أنه كان من الغالين في التشيع ، قيل له : فقد حدثت عنه في الصحيح ، فقال : لأن كتاب أستاذي ملآن من حديث الشيعة يعني مسلم بن الحجاج.

الكفاية في علم الرواية ، ص ١٩٥ ، رقم ٣٤٩.

از او در مورد فضل بن محمد شعرانی سوال شد ؛ پس گفت : در روایت راستگوست ، اما اشکالی که دارد این است که در مورد تشیع زیاده روی می کند ؛ به او گفتند : در صحیح از وی روایت کرده اید.

گفت : کتاب استادم پر از روایات شیعه است (یعنی کتاب صحیح مسلم)!!!

منبع: موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)

تنظیم: وبسایت می مانیم. (zedzion.rozblog.com)